

مقاله ۷۷

مخلوقات بینابینی

بیشتر کرات مسکونی‌نبدان یک گروه یا گروه‌های بیشتری از موجودات استثنایی را که در سطحی از کارکرد حیات تقریباً در حد میانی بین انسان‌های عالم و رتبه‌های فرشتگان قرار دارند دارا می‌باشند و از این رو مخلوقات بینابینی نامیده می‌شوند. به نظر می‌رسد آنان اتفاق زمان باشند، ولی آنها چنان به طور گسترده‌ای به وجود می‌آیند و آن قدر به عنوان مددکار ارزشمند هستند که ما همگی مدتهاست آنان را به عنوان یکی از مرتبت‌های اساسی مجموعه خدمت سیاره‌ای خویش پذیرا شده‌ایم.

در یورنشیا دو نوع مشخص بینابینی‌ها عمل می‌نمایند: گروه اولیه یا ارشد، که در گذشته در روزگاران دلمیشیا به وجود آمدند، و گروه ثانویه یا جوانتر، که مبدأ آن به ایام آدم باز می‌گردد.

۱- بینابینی‌های اولیه

پیدایش بینابینی‌های اولیه در ارتباط متقابل ویژه مادی و روحی در یورنشیا صورت پذیرفت. ما از وجود مخلوقات مشابهی در کرات دیگر و در سیستم‌های دیگر مطلع هستیم، ولی آنان با تکنیک‌های نامشابهی خلق شدند.

خوب است همیشه به خاطر داشته باشیم که اعطای‌های پیاپی فرزندان خداوند در یک سیاره در حال تکامل در ساختار معنوی عالم تغییرات مشخصی ایجاد می‌کند و گاهی اوقات بسیار کارکردهای ارتباط متقابل نیروهای روحی و مادی را در یک سیاره تغییر می‌دهد، به طوری که شرایطی به وجود می‌آید که به راحتی فهم آن مشکل است. وضعیت اعضای یکصد نفره جسمانی پرسنل پرنس کلیگسشیا دقیقاً نمایانگر چنین ارتباط ویژه متقابل می‌باشد. آنها به عنوان شهر وندان صعود کننده مورانشیای چروسیم مخلوقات فوق مادی و فاقد امتیازات تناسلی بودند. آنها به عنوان خادمین فرود آینده سیاره‌ای در یورنشیا، مخلوقات مادی برخوردار از جنسیت و قادر به تولید مثل اولاد مادی بودند (همان طور که برخی از آنها بعدها چنین کردند). آن چه که ما نمی‌توانیم به گونه‌ای رضایت بخش توضیح دهیم این است که چطور این یکصد نفر می‌توانستند در یک سطح فوق مادی در نقش پدر و مادر عمل نمایند، اما دقیقاً این چیزی است که اتفاق افتاد. یک رابطه فوق مادی (غیر جنسی) یک عضو مذکر و مؤنث پرسنل جسمانی به پدیدار شدن اولین متولدین بینابینی‌های اولیه منجر گشت.

بالافاصله مکشوف گردید که مخلوقی از این نوع، حد میانی بین سطوح انسان و فرشته می‌تواند در به انجام رسانیدن امور مقرر مرکزی پرنس، مصدر خدمات ارزنده‌ای باشد و از این رو هر زوج پرسنل جسمانی اجازه یافت موجود مشابهی تولید نماید. این تلاش منجر به پیدایش اولین گروه پنجاه نفره مخلوقات بینابینی گردید.

پس از یک سال مشاهده کار این گروه استثنایی، پرنس سیاره‌ای اجازه تولید بینابینی‌ها را بدون محدودیت صادر نمود. تا وقتی که قدرت خلق کردن تداوم داشت، این طرح به اجرا در می‌آمد، و بدین ترتیب گروه اولیه

۵۰۰۰ نفره به وجود آمد.

بین تولید هر بینابینی نیم سال فاصله زمانی وجود داشت، و هنگامی که یک هزار تن از چنین موجوداتی نزد هر زوج تولد یافته بودند، دیگر موجود بیشتری متولد نشد. و در رابطه با این که چرا به دنبال پدیدار شدن هزارمین فرزند این نیرو به اتمام رسید، هیچ توضیحی موجود نیست. هیچ میزان از آزمایشات بعد هر گز به چیزی جز شکست منجر نشدند.

این مخلوقات گروه اطلاعاتی حکومت پرنس را تشکیل می دادند. آنها تا دور دستها و در سطحی گسترده به گشت زنی پرداخته، نژادهای دنیا را مطالعه و مشاهده نموده و خدمات گرانبهای دیگری به پرنس و پرسنل او در کار تأثیر گذاری روی جامعه بشری در فاصله ای دور از مقر مرکزی سیاره ای ارائه می دادند. این رژیم تا روزهای مصیبت بار شورش سیاره ای که کمی بیش از چهار پنجم بینابینی های اولیه را به دام انداخت تداوم یافت. گروه وفادار به خدمت دریافت دارندگان ملک صادق در آمدند و تحت رهبری افتخاری ون تا ایام آدم عمل می کردند.

۲- نژاد نودیها

در حالی که این داستان منشأ، طبیعت و عملکرد مخلوقات بینابینی یورنیشیا است، قرابت بین دو نوع - اولیه و ثانویه - این را ملزوم می دارد که داستان بینابینی های اولیه را در این نقطه قطع نموده تا اصل و نسب آنها را از اعضای شورشی پرسنل جسمانی پرنس کلیگسشیا از ایام شورش سیاره ای تا دوران آدم دنبال نمایم. این تیره ارثی بود که در روزهای نخستین باغ دوم نیمی از دودمان مرتبت دوم مخلوقات بینابینی را فراهم نمود.

اعضای فیزیکی پرسنل پرنس به منظور شرکت در طرح تولید فرزندان، مخلوقاتی جنسی ساخته شده بودند. این اولاد دربرگیرنده مجموعه کیفیات رتبه ویژه آنان که با افراد تیره برگزیده قبایل اندان وصلت کردند بودند، و تمامی این کار به خاطر پیش بینی ظهور متعاقب آدم صورت گرفت. حاملین حیات نوع جدیدی از انسان را که دربرگیرنده وصلت اولاد هم پیوند پرسنل پرنس با اولاد اولین نسل آدم و حوا بود طراحی کرده بودند. آنها بدین ترتیب طرحی را تهیه کرده بودند که نوع جدیدی از مخلوقات سیاره ای را که امیدوار بودند رهبران - معلمان جامعه بشری گردند در نظر داشت. چنین موجوداتی برای حاکمیت اجتماعی طراحی شده بودند، نه حاکمیت مدنی. اما چون این پروژه تقریباً به طور کامل به انحراف کشانیده شد، ما هرگز نخواهیم دانست یورنیشیا بدین ترتیب از چه آریستوکراسی رهبری سودمند و فرهنگی بی نظیر محروم گشت. زیرا هنگامی که پرسنل جسمانی بعدها تولید مثل نمودند، این امر بعد از شورش و بعد از این که آنان از ارتباط خویش با جریانات حیات سیستم محروم شده بودند، تحقق پذیرفت.

عصر بعد از شورش در یورنیشیا شاهد اتفاقات غیر عادی بسیاری بود. تمدنی بزرگ - فرهنگ دلمیشیا - داشت متلاشی می گشت. «در آن ایام نفیلیمها (نودیها) در زمین بودند، و وقتی که این پسران خدایان نزد دختران انسانها رفتند و از آنان صاحب فرزند شدند، فرزندان آنان انسانهای توانای روزگاران کهن بودند، انسانهای پراوازه.» در حالی که به سختی می توان از پرسنل پرنس و نوادگان اولیه آنان به صورت «پسران خدایان» نام برد، انسانهای تکاملی آن ایام دور آنها را چنین ملاحظه می کردند. حتی قامت آنان توسط روایات بزرگ نمایی گردید. از این رو، این منشأ داستان قومی تقریباً جهانی خدایانی است که به زمین آمدند و در آنجا با دختران انسانها صاحب نژادی کهن از قهرمانان گشتند. و تمام این افسانه ها با اختلاطهای نژادی تبار آدم که بعدها در باغ دوم

ظاهر شدند هر چه بیشتر معشوش گردید.

چون اعضای یکصد نفره جسمانی پرسنل پرنس پلاسمای جرم تیره‌های بشری اندانی را حمل می‌نمودند، اگر به تولید مثل جنسی دست می‌زدند طبعاً انتظار می‌رفت اولاد آنان در مجموع شبیه فرزندان والدین اندانی دیگر باشند. اما هنگامی که شصت تن از شورشیان پرسنل، پیروان نود، عملاً به تولید مثل جنسی دست زدند، ثابت گردید فرزندان آنان تقریباً در هر زمینه به مراتب از مردمان اندانی و سنگیک هر دو برترند. این برتری غیر قابل انتظار نه فقط کیفیات فیزیکی و عقلانی بلکه همچنین ظرفیتهای معنوی را در بر می‌گرفت.

این ویژگیهای جهشی که در اولین نسل نودیه‌ها ظاهر گشت، از برخی تغییرات مشخص ناشی می‌شد که همانند ساختار و عناصر تشکیل دهنده شیمیایی متعلق به عوامل ارثی پلاسمای جرم اندانی شکل یافته بود. این تغییرات از طریق وجود مدارهای نیرومند حفظ حیات سیستم سیتانیا در بدنهای اعضای پرسنل ایجاد گشتند. این مدارهای حیات سبب می‌شدند که کروموزومهای الگوهای ویژه یورنشیا بیشتر از روی الگوهای ویژه‌گری استاندارد سیتانیا از نوع تجلی حیات مقرر نیادان تجدید سازمان یابند. تکنیک دگردیسی این پلاسمای جرم از طریق عمل جریان‌ات حیات سیستم، متفاوت از آن اسلوبهایی که مطابق آن دانشمندان یورنشیا پلاسمای جرمی گیاهان و حیوانات را با استفاده از اشعه ایکس تغییر می‌دهند نیست.

بدین ترتیب مردمان نودی از درون تغییرات ویژه و غیر قابل انتظار مشخصی به وجود آمدند که در پلاسمای حیاتی که توسط جراحان آوالان از بدنهای مساعدت کنندگان اندانی به بدنهای اعضای پرسنل جسمانی انتقال یافته بود رخ داد.

به خاطر آورده خواهد شد که یکصد اندانی اهدا کننده پلاسمای جرم به نوبه خود مالکین مکمل ارگانیک درخت حیات گشتند تا بدین صورت جریان‌ات حیات سیتانیا نیز به بدنهای آنان عطا گردد. چهل و چهار اندانی تغییر یافته که پرسنل را به ورطه شورش دنبال نمودند نیز در بین خودشان آمیزش کرده و کمک بزرگی به رگه‌های بهتر مردم نودی نمودند.

این دو گروه، دربرگیرنده ۱۰۴ نفری که پلاسمای تغییر یافته جرمی اندانی را حمل می‌نمودند، نیاکان نودیها، هشتمین نژادی را که در یورنشیا پدیدار گشت تشکیل می‌دهند. و این مشخصه جدید حیات بشری در یورنشیا نمایانگر فاز دیگری از به انجام رسانیدن طرح اولیه به کارگیری این سیاره به صورت یک کره تعدیل حیات بود، به غیر از این که این امر یکی از رویدادهای غیر قابل پیش بینی بود.

تیره خالص نودیها نژاد برجسته‌ای بودند، اما آنان به تدریج با مردمان تکاملی زمین در آمیختند و در زمانی نه چندان طولانی شدیداً زوال یافتند. آنها ده هزار سال پس از شورش آن قدر افول کرده بودند که طول متوسط حیاتشان تنها کمی بیش از نژادهای تکاملی بود.

وقتی که باستان شناسان اسناد لوحه‌های سفالی اعقاب سومری نودیها متعلق به روزگاران بعد را حفاری می‌کنند، صورت اسامی پادشاهان سومری را که متعلق به چندین هزار سال قبل می‌باشند کشف می‌کنند. و همین طور که این اسناد گذشته دورتری را منعکس می‌سازند، طول سلطنت هر پادشاه از حدود بیست و پنج یا سی سال به یکصد و پنجاه سال و بیشتر افزایش می‌یابد. این طولانی شدن سلطنت این پادشاهان قدیمی‌تر حاکی از این امر است که برخی از حاکمان پیشین نودی (نوادگان بلا فصل پرسنل پرنس) از جانشینان ایام بعد آنان طولانی‌تر می‌زیستند و همچنین نمایانگر تلاشی است که سلسله پادشاهان را تا دوران دلموشیا امتداد دهد. اسناد مربوط به چنین افراد کهنسال همچنین به سبب سردرگمی مربوط به سال و ماه به عنوان دوره‌های زمان است. این امر همچنین می‌تواند در شجره‌نامه ابراهیم در کتاب مقدس و در نگارشات اولیه چینی‌ها مشاهده

گردد. سردرگمی ماه بیست و هشت روزه، یافصل، به همراه سال بیش از سیصد و پنجاه روزه که بعدها عرضه گردید، سبب حکایات چنین عمرهای طولانی بشری است. نگارشات پیرامون یک مرد موجود است که نشان می‌دهد او نهصد «سال» زندگی کرد. این مدت نمایانگر کمتر از هفتاد سال است، و برای مدت‌ها چنین طول عمرهایی بسیار طولانی محسوب می‌شدند و بعدها به چنین طول عمری عبارت «شصت و ده سال» تخصیص داده شد.

احتساب زمان به صورت ماه بیست و هشت روزه تا مدت‌ها بعد از ایام آدم تداوم یافت. اما در حدود هفت هزار سال پیش، هنگامی که مصری‌ها کار اصلاح تقویم را به عهده گرفتند، آن را با دقت فراوان انجام دادند و سال ۳۶۵ روزه را عرضه نمودند.

۳- برج بابل

پس از زیر آب رفتن دلمیشیا نودی‌ها به سوی شمال و شرق حرکت کردند و اکنون شهر جدید دیلمان را به عنوان مقر نژادی و فرهنگی خویش بنا نهادند. در حدود پنجاه هزار سال بعد از مرگ نود، هنگامی که اولاد پرسنل پرنس آن قدر زیاد شده بودند که نمی‌توانستند در سرزمین‌های مجاور شهر جدید خویش — دیلمان — ادامه حیات دهند، و بعد از این که آنها در صدد این برآمدند که با قبایل اندانی و سنگیک که با مرزهای آنان هم‌جوار بودند مزاجت کنند، به ذهن رهبران آنان خطور کرد که باید برای حفظ اتحاد قبیله‌ای آنان کاری صورت گیرد. از این روشورایی از قبایل فراخوانده شد و پس از بحث و بررسی بسیار، طرح بابلوت، یک نواده نود، مورد تأیید قرار گرفت.

بابلوت پیشنهاد کرد معبدی پر جلوه از ستایش نژادی در مرکز خطه در آن هنگام اشغال شده آنان بنا شود. این معبد می‌بایست از برجی برخوردار می‌گشت که نظیر آن را دنیا هرگز ندیده بود. آن باید یک بنای یادبود برای عظمت در حال گذار آنان می‌بود. بسیاری بودند که آرزو داشتند این بنا در دیلمان برپا گردد، اما دیگران با به یاد آوردن احادیث زیر آب رفتن اولین پایتختشان، دلمیشیا، استدلال می‌کردند که چنین ساختمان با عظمتی باید در فاصله‌ای امنی از مخاطرات دریا قرار گیرد.

بابلوت طوری برنامه‌ریزی کرد که ساختمانهای جدید، هسته مرکز آینده فرهنگ و تمدن نودی گردند. تدبیر وی سرانجام پذیرفته شد، و ساختن بنا مطابق طرحهای او آغاز گشت. قرار بود شهر جدید به افتخار آرشیکت و سازنده برج، بابلوت نامیده شود. این مکان بعدها به بابلود و سرانجام به عنوان بابل شهرت یافت.

امانودیها هنوز تا اندازه‌ای در رابطه با طرحها و مقاصد این کار اختلاف عقیده داشتند. و رهبران آنان نیز در مجموع پیرامون طرحهای ساختمانی یا استفاده از عمارات، پس از تکمیل آنان، توافق نداشتند. پس از چهار سال و نیم کار، مشاجره بزرگی راجع به منظور و انگیزه برپاسازی برج در گرفت. بحث و جدلها آن قدر تلخ گشت که کلیه کارها متوقف شد. ناقلین خوراک اخبار مناقشه را پخش کردند، و تعداد زیادی از قبایل شروع کردند در مکان ساختمان سازی اجتماع کنند. سه نقطه نظر متفاوت به عنوان علت ساختن برج مطرح گردید.

۱- بزرگترین گروه، تقریباً نیمی از آنان، مایل بودند بینند که برج به صورت یک بنای یادبود تاریخ و برتری نژادی نودیها ساخته شود. آنان تصور می‌کردند که این بنا باید عمارتی بزرگ و باشکوه باشد و موجب تحسین تمام نسلهای آینده گردد.

۲- بزرگترین فرقه بعدی می‌خواستند که برج برای گرامی داشت فرهنگ دیلمان طراحی شود. آنها پیش‌بینی می‌کردند که بابلوت یک مرکز بزرگ بازرگانی، هنر و تولید می‌شود.

۳- کوچکنترین گروه و اقلیت، بر این عقیده بودند که برپاسازی برج فرصتی برای تقدیم کفاره برای حماقت نیاکان آنان که در شورش کلیگششیا شرکت کرده بودند فراهم می نمود. آنها معتقد بودند که برج باید به پرستش پدر همه تخصیص داده شود، و این که کل مقصود از شهر جدید باید این باشد که جای دگمیشیا را بگیرد - به صورت مرکز فرهنگی و مذهبی برای بربریه‌های اطراف عمل کند.

به گروه مذهبی فوراً رأی منفی داده شد. اکثریت، این تعلیم را که نیاکان آنان از بابت شورش مقصر بودند، رد کردند. آنها از چنین ننگ نژادی منزه جبر بودند. آنان پس از فیصله دادن به یکی از جوانب مجادله و به دنبال شکست در تعیین تکلیف نمودن دوتای دیگر از طریق مباحثه، به جنگ روی آوردند. مذهبی‌ها، غیر جنگجویان، به خانه‌هایشان در جنوب گریختند، در حالی که هم‌قطاران‌شان آن قدر جنگیدند تا این که تقریباً تار و مار شدند.

در حدود دوازده هزار سال پیش تلاش دومی برای برپاساختن برج بابل صورت گرفت. نژادهای مختلط آندی (نودیه‌ها و آدمیه‌ها) کار برپاساختن یک معبد جدید را روی ویرانه‌های بنای اول به عهده گرفتند، اما بنا از استحکام مکفی برخوردار نبود و روی وزن ظاهر فریبنده خود واژگون گردید. این ناحیه برای مدت‌ها به سرزمین بابل معروف بود.

۴- مراکز نودی تمدن

پراکندگی نودیه‌ها نتیجه بلافصل تضادی خانمانسوز به خاطر برج بابل بود. این جنگ داخلی به اندازه زیادی تعداد نودیه‌های اصیل‌تر را کاهش داد و از بسیاری جهات مسبب شکست آنان در بنیاد نهادن تمدنی بزرگ پیش از دوران آدم بود. از این هنگام به بعد فرهنگ نودیه‌ها برای بیش از یکصد و بیست هزار سال افول یافت، تا این که با آمیختن خون تبار آدم ارتقاء یافت. اما حتی در ایام آدم نیز نودیه‌ها مردم توانایی بودند. بسیاری از نوادگان مختلط آنان در زمره سازندگان باغ بودند، و چندین تن از سرگروه‌های ون نودی بودند. برخی از تواناترین مغزهایی که در ستاد آدم خدمت می کردند از این نژاد بودند.

از چهار مرکز بزرگ نودی سه‌تای آن بلافاصله پس از کشمکش بابلوت تأسیس گشتند:

۱- *نودیه‌های غربی یا سوری* - بقایای خاطره‌گرایان ناسیونالیست یا نژادی به سوی شمال سفر کرده و با اتحاد با اندانیها مراکز نودی را در شمال غربی بین‌النهرین بنیاد نهادند. این بزرگترین گروه نودیه‌ها در حال تفرق بود، و آنان به پدیدار شدن بعدی تیره‌های آشوری بسیار کمک نمودند.

۲- *نودیه‌های شرقی یا ایلامی* - شمار زیادی از طرفداران فرهنگ و بازرگانی به سوی شرق به داخل ایلام کوچ نمودند و در آنجا با قبایل سنگیک درآمیختند. ایلامیه‌های سی تا چهل هزار سال پیش به قدر زیادی ماهیتاً سنگیک شده بودند، گرچه آنان به حفظ تمدنی برتر نسبت به بربریه‌های اطراف ادامه دادند.

پس از برقراری باغ دوم مرسوم بود که این اقامتگاه نزدیک نودی به عنوان «سرزمین نود» مورد اشاره قرار گیرد. و در طول مدت طولانی آرامش نسبی بین این گروه نودی و نسل آدم، این دو نژاد تا اندازه زیادی در هم ادغام شدند، زیرا هر چه بیشتر برای پسران خدا (نسل آدم) معمول گردید که با دختران انسان (نودیه‌ها) مزاجت کنند.

۳- **نودیهای مرکزی یا ماقبل سومری** - گروه کوچکی در دهانه رودخانه‌های دجله و فرات، بیشتر تمامیت نژادی خود را حفظ نمودند. آنها برای هزاران سال به بقای خویش ادامه دادند و سرانجام دودمان نودی را که با تبار آدم در آمیخته تا مردمان سومری روزگاران تاریخی را بنیاد نهند، فراهم ساختند.

و این تماماً روشن می‌سازد که چگونه سومری‌ها به طور ناگهانی و اسرارآمیز در صحنه عمل در بین‌النهرین ظاهر گشتند. محققین هرگز قادر نخواهند بود این قبایل را به آغاز سومری‌ها که منشأشان به دو بیست هزار سال گذشته پس از زیر آب رفتن دلمیشیا باز می‌گردد، ردیابی و دنبال نمایند. بدون اثری از منشأ در نقاط دیگر دنیا، این قبایل کهن با فرهنگی رشد یافته و مافوق در افق تمدن به ناگاه پدیدار می‌شوند و دارای معابد، فلزکاری، کشاورزی، حیوانات، سفالگری، نساجی، قانون تجاری، قوانین مدنی، آیین مذهبی و یک سیستم قدیمی نوشتن می‌شوند. در آغاز عصر تاریخی، مدت‌ها بود که حروف الفبای دلمیشیا را از دست داده و سیستم ویژه نوشتن را که منشأ آن به دیلمان باز می‌گردد اختیار کرده بودند. زبان سومری، با آن که عملاً در دنیا از بین رفت، سامی نبود. آن با زبانهای موسوم به آریایی وجوه مشترک زیادی داشت.

اسناد مبسوطی که از سومری‌ها به جا مانده است، مکان یک قرارگاه قابل توجه را که در خلیج فارس در نزدیکی شهر باستانی دیلمان واقع شده بود توصیف می‌نماید. مصری‌ها این شهر باشکوه باستانی را دیلمات می‌نامیدند، حال آن که سومریهای برآمده از نسل آتی آدم، دو شهر اول و دوم نودی را با دلمیشیا اشتباه گرفته و سه‌تای آنها را دیلمان می‌نامیدند. و هم‌اکنون باستان‌شناسان این لوحه‌های باستانی سفالی سومری را که در رابطه با این بهشت زمینی سخن می‌گویند «جایی که نخست خدایان با نمونه حیات متمدن و با فرهنگ، نوع بشر را برکت دادند» پیدا نموده‌اند. و این لوحه‌ها که توصیف‌کننده دیلمان، بهشت انسانها و خداوند، می‌باشد اکنون به گونه‌ای خاموش روی تاقچه‌های گرد گرفته بسیاری از موزه‌ها قرار دارند.

سومری‌ها به خوبی از عدنیهای اول و دوم مطلع بودند، اما به رغم از دواجهای گسترده بین نژادی با اولاد آدم، به ساکنین باغ در شمال به صورت نژادی بیگانه می‌نگریستند. غرور سومری در فرهنگ قدیمی تر نودی موجب گشت که آنها این دورنماهای شکوهمند بعدی را به نفع عظمت و سنتهای بهشتی شهر دیلمان نادیده انگارند.

۴- **نودیهای شمالی و آمادانیا - ونیها** - این گروه پیش از کشمکش بابلوت به وجود آمد. این شمالی‌ترین نودیها، اولاد آنهایی بودند که از رهبری نود و جانشینان وی به حمایت از ون و آمادان روی بر تافته بودند. برخی از یاران پیشین ون متعاقباً در حوالی سواحل دریایچه‌ای که هنوز نام او را بر خود داراست استقرار یافتند، و روایات آنان پیرامون این محل شاخ و برگ پیدا کرد. آرارات، کوه مقدس آنان گشت و برای ونیهای روزگاران بعد به اندازه زیاد همان مفهوم را دارا بود که کوه سینا برای عبرانیان داشت. ده هزار سال پیش نیاکان ونی آشوریها تعلیم می‌دادند که قانون اخلاقی هفت فرمان آنان توسط خدایان روی کوه آرارات به ون داده شده بود. آنها قاطعانه معتقد بودند که ون و همکار وی آمادان در حالی که در بالای کوه مشغول پرستش بودند به طور زنده از سیاره برداشته شدند.

کوه آرارات کوه مقدس بین‌النهرین شمالی بود، و چون بیشتر روایات شما پیرامون این روزگاران کهن در رابطه با داستان بابلی سیل به دست آمد، شگفت‌آور نیست که کوه آرارات و منطقه آن در داستان آتی یهودی نوح و سیل جهانی یافته شد.

در حدود ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، آدمسان از یکی از شرقی‌ترین اسکانگاههای قدیمی ونی دیدار نمود تا مرکز تمدن خویش را بنیاد نهد.

۵- آدمسان وراتا

پس از توصیف نیاکان نودی تبار بینابینی های ثانویه، اکنون این نوشته باید نیمه مربوط به پیشینیان تبار آدم را مورد ملاحظه قرار دهد، زیرا بینابینی های ثانویه نیز از نوادگان آدمسان، اولین زاده نژاد بنفش یورنشا می باشند.

آدمسان جزو آن گروه از فرزندان آدم و حوا بود که تصمیم گرفت با پدر و مادر خود در زمین باقی بماند. اکنون این بزرگترین پسر آدم اغلب داستان خانه کوهستانی آنها را در شمال از ون و آمادان شنیده بود، و مدتی بعد از برقراری باغ دوم مصمم شد به جستجوی این سرزمین رویاهای جوانی اش بپردازد. آدمسان در این هنگام ۱۲۰ سال داشت و پدر سی و دو فرزند تیره خالص باغ اول بود. او می خواست با والدین خود باقی بماند و آنها را در امر ساختن باغ دوم یاری دهد، اما به سبب از دست دادن زوجه و فرزندانشان بسیار مشوش گردید زیرا آنان به همراه آن فرزندان دیگر آدم که برگزیدند نگهبانان والامرتبه ها گردند، همگی تصمیم گرفته بودند به آیدنشا بروند.

آدمسان مایل نبود والدین خود را در یورنشا ترک نماید. او نسبت به گریز از سختی یا خطر بی میل بود، اما با همنشینی های باغ دوم به هیچ وجه ارضانمی شد. او برای پیشبرد فعالیت های اولیه دفاع و ساختمان سازی کار زیادی انجام داد اما تصمیم گرفت در اولین فرصت عازم شمال شود. و اگر چه خروج او کاملاً خوشایند بود، آدم و حوا به سبب از دست دادن بزرگترین فرزند خود بسیار محزون گردیدند. آنها از این بیم داشتند که اگر او را رهسپار دنیایی غریب و مخاصم کنند ممکن است دیگر باز نگردد.

یک گروه بیست و هفت نفره آدمسان را در جستجوی این مردم رویاهای کودک کی وی به سوی شمال دنبال نمودند. ظرف کمی بیش از سه سال گروه آدمسان در واقع به هدف سفر ماجراجویانه خویش دست یافت، و در بین این مردم او زنی شگفت انگیز و زیبا، بیست ساله، کشف نمود که ادعای کرد آخرین نواده تیره خالص پرسنل پرس بود. این زن، راتا، گفت که نیاکان او همگی از نوادگان دو تن از پرسنل همراه پرس بودند. او آخرین فرد از نژاد خود بود و هیچ برادر یا خواهر در قید حیات نداشت. او تقریباً تصمیم گرفته بود که ازدواج نکند و کما بیش مصمم بود بدون آخر و عاقبت بمیرد، اما آدمسان پرجاذبه دل او را ربود. و هنگامی که او داستان عدن را شنید، که چطور پیش بینی های ون و آمادان به درستی به وقوع پیوسته بود، و همانطور که او به شرح مبسوط قصور در باغ گوش فراداد، تنها یک فکر او را احاطه نمود - با این پسر و وارث آدم ازدواج کند. و به سرعت این ایده در آدمسان بالیدن گرفت. ظرف کمی بیش از سه ماه آنها ازدواج کردند.

آدمسان و راتا خانواده ای متشکل از شصت و هفت فرزند داشتند. آنها منشأ تیره بزرگی از رهبری دنیا شدند، اما آنها کاری بیشتر انجام دادند. باید به خاطر آورد که هر دوی این موجودات در واقع فوق انسان بودند. هر فرزند چهارم که نزد آنها به دنیا می آمد از نوع ویژه ای بود. آن اغلب نامرئی بود. هرگز در تاریخ دنیا چنین چیزی رخ نداده بود. راتا بسیار پریشان گشت - حتی خرافاتی - اما آدمسان به خوبی از وجود بینابینی های اولیه مطلع بود، و او به این نتیجه رسید که چیزی مشابه آن در برابر چشمانش داشت رخ می داد. وقتی که فرزند دوم که رفتاری غریب داشت متولد شد، او تصمیم گرفت آنها را با هم آمیزش دهد، زیرا یکی مذکر و دیگری مؤنث بود، و این مبدأ مرتبت دوم مخلوقات میانی است. ظرف یکصدسال، پیش از این که این پدیده متوقف گردد، تقریباً دو هزار تن از آنان به وجود آمدند.

آدمسان ۳۹۶ سال عمر کرد. او بارها برای دیدار پدر و مادرش مراجعت نمود. هر هفت سال او و راتابه سوی جنوب به باغ دوم سفر می کردند، و در این اثنا بینابینی ها او را در رابطه با رفاه مردمش مطلع نگاه می داشتند. آنها در طول زندگی آدمسان خدمات بزرگی برای برپاسازی یک مرکز نوین و مستقل جهانی برای حقیقت و پارسایی به انجام رساندند.

آدمسان و راتابدين نواين گروه مددکاران اعجاب آور را که در طول حیات طولانی آنان در امر مساعدت در ترویج حقیقت پیشرفته و در گسترش استانداردهای بالاتر زندگانی روحانی، عقلانی و فیزیکی، با آنان دست به تلاش می زدند تحت فرمان خویش داشتند. و نتایج این کوشش برای بهتر ساختن دنیا هرگز به طور کامل تحت الشعاع مسیرهای قهقرايي متعاقب قرار نگرفت.

نسل آدمسان از ایام آدمسان و راتابه برای تقریباً هفت هزار سال فرهنگ بالایی را حفظ نمودند. آنها بعدها با نودیها و اندانیهای همسایه در آمیخته و همچنین در زمره «انسانهای مقتدر پیشین» به شمار آمدند. و برخی از پیشرفتهای آن عصر به صورت بخش نهفته ای از پتانسیل فرهنگی که بعداً به شکل تمدن اروپایی شکوفا گردید تداوم یافت.

این مرکز تمدن در ناحیه ای در شرق کرانه جنوبی دریای خزر نزدیک گیت داغ واقع شده بود. در فاصله کوتاهی به سوی کوهپایه های ترکستان آثار آن چه که زمانی مقر مرکزی نسل آدمسان از نژاد بنفش بود وجود دارد. در این مکانهای کوهستانی، واقع در ناحیه ای باریک، قدیمی و حاصلخیز که در کوهپایه های پایین تر رشته گیت قرار دارد، چهار فرهنگ مختلف به طور پیاپی در دورانه های گوناگون به وجود آمد و به ترتیب توسط چهار گروه متفاوت نوادگان آدمسان شکوفا گشت. دومین این گروهها بود که به سمت غرب به یونان و جزایر مدیترانه مهاجرت نمود. باقیمانده نوادگان آدمسان به همراه تیره مختلط آخرین موج آندی که از بین النهرین خارج می شدند برای ورود به اروپا به شمال و غرب مهاجرت نمودند، و آنها همچنین در زمره مهاجمین آندی - آریایی هند محسوب گشتند.

۶ - بینابینی های ثانویه

در حالی که بینابینی های اولیه یک منشأ تقریباً فوق انسانی داشتند، مرتبت دوم از اولاد تبار خالص آدم هستند که با اولادی انسانی شده از نیاکان مشترکی که والدینشان متعلق به گروه ارشد بود وصلت کردند.

در بین فرزندان آدمسان فقط شانزده تن از اجداد ویژه بینابینی های ثانویه وجود داشتند. این فرزندان استثنایی در رابطه با جنسیت به طور مساوی تقسیم شده بودند، و هر زوجی قادر بود در هر هفتاد روز از طریق یک تکنیک توأم رابطه جنسی و غیر جنسی یک بینابینی ثانویه تولید نماید. و چنین پدیده ای هرگز پیش از آن زمان در زمین ممکن نبود و هرگز از آن هنگام نیز رخ نداده است.

این شانزده فرزند (سوی خصوصیت یگانه اشان) همانند انسانهای فانی عالم هستی زندگی کرده و مردند، اما اولاد آنان که به طور الکتریکی انرژی دریافت می کنند برای همیشه زنده هستند و در معرض محدودیتهای جسم انسانی هم قرار ندارند.

هریک از هشت زوج نهایتاً ۲۴۸ بینابینی تولید کردند، و بدین ترتیب گروه اصلی ثانویه - ۱۹۸۴ نفر - به وجود آمدند. هشت گروه فرعی از بینابینی های ثانویه موجودند. آنها به صورت A-B-C اولین، دومین، سومین و غیره مشخص می شوند. و سپس D-E-F اولین، دومین و غیره می باشند.

پس از قصور آدم بینابینی‌های اولیه در خدمت دریافت دارندگان ملک صادق درآمدند، در حالی که گروه ثانویه تا زمان مرگ آدم‌سان به مرکز او الحاق یافتند. سی و سه تن از این بینابینی‌های ثانویه، رؤسای سازمان آنان در لحظه مرگ آدم‌سان، سعی کردند تمامی این نوع را به خدمت ملک صادق در آورند و بدین صورت رابطه‌ای با گروه اولیه ایجاد نمایند. اما آنان پس از ناکامی در انجام این امر باران خویش را تنها گذارده و به صورت گروهی به خدمت دریافت دارندگان سیاره‌ای درآمدند.

پس از مرگ آدم‌سان باقیمانده مخلوقات میانی ثانویه تأثیری عجیب، سازمان نیافته و مستقل در یورنشا داشتند. از آن زمان تا ایام ماکي و نتا ملک صادق آنان به صورت بی‌قاعده و سازمان نیافته به موجودیت خویش ادامه دادند. آنها بخشاً توسط این ملک صادق تحت کنترل درآمدند اما هنوز تا ایام میکائیل مسیح مسبب آسیبهای بسیاری بودند. و در طول سفر موقت وی در یورنشا آنها همگی در رابطه با سرنوشت آینده خود تصمیمات نهایی را اتخاذ نموده و در آن هنگام اکثریت وفادار تحت رهبری بینابینی‌های اولیه درآمدند.

۷- بینابینی‌های یاغی

در هنگام شورش لوسیفر اکثریت بینابینی‌های اولیه به گناه در غلطیدند. وقتی که تباهی شورش سیاره‌ای ارزیابی گردید، در بین زبانهای دیگر کشف گردید که از میان ۵۰۰۰۰ نفر نخستین، ۴۰۱۱۹ نفر به جدایی کلیگشیا ملحق شده بودند.

تعداد اولیه بینابینی‌های ثانویه ۱۹۸۴ تن بود، و از این تعداد ۸۷۳ تن نتوانستند خود را با حکومت میکائیل همتراز گردانند و طبق مقررات در رابطه با صدور حکم قضاوت سیاره‌ای برای یورنشا در روز پنطیکاست زندانی شدند. هیچ کس نمی‌تواند آینده این مخلوقات گمراه را پیش بینی نماید.

هر دو گروه بینابینی‌های یاغی اکنون در توقیف به سر می‌برند و منتظر صدور فتوی نهایی برای امور شورش سیستم هستند. اما آنان پیش از گشایش دوره سیاره‌ای کنونی کارهای عجیب بسیاری در زمین انجام دادند.

این بینابینی‌های بدپیمان قادر بودند تحت شرایط مشخصی خود را به چشمان انسان آشکار سازند، و خصوصاً این امر در رابطه با باران بعلزبول، رهبر بینابینی‌های ثانویه مرتد صدق می‌کرد. اما این مخلوقات استثنایی نباید با برخی از فرشتگان یاغی کروب و سراف که همچنین تا هنگام مرگ و زنده شدن مسیح در زمین بودند اشتباه شوند. برخی از نویسندگان قدیمی‌ترین مخلوقات بینابینی یاغی را به عنوان روحهای اهریمنی و دیوان، و فرشتگان مرتد سراف را به صورت فرشتگان اهریمنی مشخص می‌کردند.

در هیچ کره‌ای روحهای اهریمنی قادر نیستند هیچ ذهن انسانی را پس از زندگی یک فرزند اعطایی بهشت تسخیر سازند. اما پیش از ایام میکائیل مسیح در یورنشا - قبل از آمدن جهانی تنظیم کنندگان فکر و ریختن روح استناد بر روی تمامی انسانها - این بینابینی‌های یاغی در واقع قادر بودند بر اذهان برخی از انسانهای دون مایه نفوذ کرده و تا اندازه‌ای اعمال آنها را کنترل کنند. این امر کمابیش همانند طرز عمل بینابینی‌های وفادار صورت می‌گرفت، آنگاه که آنان در آن لحظاتی که تنظیم کننده در هنگام تماس با شخصیت‌های فوق انسانی، عملاً، از شخصیت فرد جدا گشته، به عنوان محافظین مؤثر ارتباطی اذهان انسانی گروه ذخیره سرنوشت یورنشا خدمت می‌نمایند.

این دیگر استعاره نیست، وقتی که نگارشات بیان می‌دارند: «و آنها همه جور مردم بیمار را نزد او آوردند، آنهایی که توسط ارواح پلید تسخیر شده بودند و آنهایی که دیوانه بودند.» عیسی تفاوت بین دیوانگی و تسخیر شدن توسط ارواح خبیث را دانسته و درک می‌کرد، اگر چه این حالات در اذهان آنهایی که در روزگار و نسل دوران او می‌زیستند بسیار اشتباه گرفته شدند.

حتی پیش از پنطیکاست هیچ روح یاغی نمی‌توانست بر یک ذهن نرمال بشری چیره شود، و از آن هنگام حتی اذهان ضعیف انسانهای دون مایه نیز از چنین احتمالاتی فارغ هستند. امر فرضی خارج کردن ارواح خبیث از هنگام ورود روح حقیقت، به سبب در هم آمیختن اعتقاد به جن زدگی با هیستری، دیوانگی و سستی ذهن صورت می‌گرفته است. اما صرفاً به دلیل این که اعطای میکائیل برای همیشه تمامی اذهان بشری را در یورنشیا از امکان تسخیر شدن توسط ارواح خبیث آزاد ساخته است، تصور نکنید که این امر در اعصار قبل واقعیت نداشت. تمامی گروه بینابینی‌های شورشی در حال حاضر به دستور والامرتبه‌های ایدنشیا زندانی هستند. آنها دیگر هرگز در این دنیا برای فتنه‌گری پرسه نخواهند زد. صرف نظر از حضور تنظیم‌کنندگان فکر، افشاندن روح حقیقت بر روی تمامی انسانها برای ابد این را برای ارواح نابکار از هر قسم یا شکل غیر ممکن ساخته است که حتی به ضعیفترین اذهان بشری تعرض کنند. از هنگام روز پنطیکاست هرگز دوباره چنین چیزی چون تحت نفوذ ارواح خبیث قرار گرفتن نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۸ - بینابینی‌های متحد

در هنگام آخرین صدور حکم قضاوت برای این دنیا، وقتی که میکائیل بقاء یافتگان خفته‌ی زمان را خارج نمود، مخلوقات بینابینی پشت سر باقی گذاشته شدند، به جا گذاشته شدند تا در کار روحانی و نیمه روحانی در سیاره مساعدت کنند. آنها اکنون به صورت یک گروه منفرد عمل می‌کنند و هر دو نوع را در بر می‌گیرند، و بالغ بر ۱۰۹۹۲ نفر می‌باشند. **بینابینی‌های متحد یورنشیا** در حال حاضر به طور متناوب توسط عضوار شد هر مرتبت اداره می‌شوند. این نظام مدت کوتاهی پس از پنطیکاست ادغامشان را در یک گروه به دست آورده‌اند.

اعضای مرتبت قدیمی تر یا اولیه به طور کلی به صورت عددی شناخته می‌شوند. به آنان اغلب اسمهایی نظیر ۱-۲-۳ اولین، ۴-۵-۶ اولین، و غیره داده می‌شود. در یورنشیا بینابینی‌های تبار آدم برای این که از تخصیص عددی بینابینی‌های اولیه تفکیک گردند، به صورت حرفی مشخص می‌شوند.

هر دو نوع تاجایی که به تغذیه و دریافت انرژی مربوط می‌شود، موجودات غیر مادی هستند، اما در بسیاری از ویژگیهای بشری مشترکند و قادرند از فکاهی و همچنین نیایش شما لذت برده و آن را دنبال نمایند. آنها هنگامی که به انسانها الحاق داده می‌شوند، به روح کار، استراحت و بازی بشر وارد می‌شوند. اما بینابینی‌ها نمی‌خوانند و از نیروهای تولیدمثل نیز برخوردار نیستند. از یک نظر مشخص، گروه ثانویه در امتداد خطوط مردانگی و زنانگی تفکیک می‌شوند، و اغلب از آنها با عناوین «آن مرد» و «آن زن» صحبت می‌شود. آنها اغلب به صورت چنین جفت‌هایی با هم کار می‌کنند.

بینابینی‌ها انسان نیستند و فرشته هم نیستند، اما بینابینی‌های ثانویه طبیعتاً به انسان نزدیکترند تا به فرشته. آنها از یک جهت از نژادهای شما هستند، و از این رو در ارتباطشان با موجودات بشری از درک و احساس همدردی زیادی برخوردارند. آنها در کار فرشتگان سراف برای نژادهای گوناگون نوع بشر و با آنها بسیار ارزشمند هستند، و هر دو نوع برای فرشتگان سرافیمی که برای انسانها به صورت محافظین شخصی خدمت می‌کنند ضروری هستند.

بینابینی‌های متحد یورنشیا برای خدمت با فرشتگان سیاره‌ای سراف بر طبق عطایای ذاتی و مهارت‌های کسب شده در گروه‌های زیرین سازماندهی شده‌اند:

۱- **پیام‌آوران بینابینی** - این گروه از اسم برخوردارند. آنها یک گروه کوچک هستند و در خدمت ارتباط سریع و قابل اتکای شخصی در یک کره تکاملی بسیار یاری دهنده هستند.

۲- *نگهبانان سیاره‌ای* - بینابینی‌ها، نگاهداران و نگهبانان کرات فضا هستند. آنها وظایف مهم نظاره‌گران را برای تمامی پدیده‌های بیشمار و انواع ارتباطات که برای موجودات فوق طبیعی عالم هستی مهم هستند انجام می‌دهند. آنها از عالم نامرئی روحی سیاره پاسداری می‌کنند.

۳- *شخصیت‌های ارتباطی* - در تماسهایی که با موجودات انسانی کرات مادی برقرار می‌شود، نظیر فردی که از طریق او این ارتباطات انتقال یافتند، همیشه مخلوقات بینابینی به کار گرفته می‌شوند. آنها یک عامل ضروری در چنین ارتباطات بین سطوح روحی و مادی می‌باشند.

۴- *مددکاران پیشرفت* - اینها مخلوقات بینابینی روحانی‌تر هستند، و در بین مرتبت‌های گوناگون فرشتگان سراف که در گروه‌های مخصوص در سیاره کار می‌کنند به عنوان دستیار تقسیم شده‌اند.

بینابینی‌ها در توانایی‌های خویش برای ارتباط با فرشتگان سراف در بالا و عموزاده‌های بشری خود در پایین بسیار فرق می‌کنند. به عنوان مثال، برای بینابینی‌های اولیه به طور فزاینده‌ای مشکل است که با نیروهای مادی ارتباط مستقیم برقرار سازند. آنها به طور قابل ملاحظه‌ای به نوع موجود فرشته نزدیک‌ترند و از این رو معمولاً مسئولیت کار با و خدمت به نیروهای روحی ساکن در سیاره به آنان محول می‌شود. آنها برای بازدید کنندگان آسمانی و مسافران دانشجو به صورت همراه و راهنما عمل می‌کنند، حال آن که مخلوقات ثانویه تقریباً منحصراً به خدمت موجودات مادی عالم الحاق یافته‌اند.

۱۱۱۱ بینابینی‌های ثانویه وفادار به مأموریت‌های مهمی در زمین اشتغال دارند. آنها در مقایسه با همکاران اولیه خویش به طور آشکار مادی هستند. آنها فقط خارج از حوزه دید انسان قرار دارند و از چنان گستره انطباق کافی برخوردارند که می‌توانند بنا به میل خود با آن چه که انسانها «چیزهای مادی» می‌نامند تماس فیزیکی برقرار نمایند. این مخلوقات استثنایی از نیروهای مشخص آشکاری بر چیزهای زمان و مکان برخوردارند، و جانداران عالم هستی نیز از حیطة آن مستثنی نیستند.

بسیاری از پدیده‌های واقعی‌تر که به فرشتگان منتسب شده‌اند توسط مخلوقات بینابینی ثانویه صورت گرفته‌اند. هنگامی که آموزگاران پیشین تعلیم عیسی توسط رهبران نادان مذهبی آن روز به زندان انداخته شدند، یک «فرشته واقعی خداوند» «شبانه درهای زندان را باز نموده و آنها را بیرون آورد.» اما در مورد آزادی پطرس، بعد از کشته شدن یعقوب به دستور هرودیس، این یک بینابینی ثانویه بود که کاری را که به یک فرشته نسبت داده شده است به انجام رسانید.

امروزه کار اصلی آنان برقراری ارتباط شخصی میان همکاران نادیدنی آن مردان و زنانی که سپاه ذخیره سرنوشت سیاره‌ای را تشکیل می‌دهند می‌باشد. کار این گروه ثانویه به همراه مساعدت توانمند برخی از سپاه اولیه بود که هماهنگی شخصیت‌ها و شرایط ویژه‌ای را در یورنیشیا فراهم آورد و سرانجام سرپرستان آسمانی سیاره‌ای را بر داشت که آن درخواستهایی را به عمل آورند که منجر به صدور فرامینی گشت که ارائه این سری از آشکار سازی‌هایی که این مقاله بخشی از آن است را میسر ساخت. اما باید روشن ساخت که مخلوقات بینابینی در آن اعمال رقت‌باری که تحت عنوان کلی «احضار ارواح» صورت می‌گیرد درگیر نیستند. بینابینی‌ها که در حال حال حاضر در یورنیشیا هستند، همگی در جایگاه افتخار آمیزی هستند و با پدیده موسوم به «احضار روح» مربوط نیستند. آنها معمولاً اجازه نمی‌دهند که انسانها فعالیت‌های بعضاً لازم فیزیکی یا تماس‌های دیگرشان را با دنیای مادی، آن طور که توسط حواس بشری حس می‌شود مشاهده کنند.

۹- شهروندان دائم یورنیشیا

بینابینی‌ها در مقایسه با صعود کنندگان تکاملی نظیر مخلوقات انسانی و گروه کثیر فرشتگان، می‌توانند به صورت اولین گروه ساکنین دائمی که در انواع گوناگون کرات در سراسر کائنات یافت می‌شوند ملاحظه گردند. در طول صعود به بهشت در نقاط مختلف به چنین شهروندان دائم برخورد می‌شود.

بر خلاف مرتبت‌های گوناگون موجودات آسمانی که برای خدمت روحانی به یک سیاره تخصیص یافته‌اند، بینابینی‌ها در یک کره مسکونی زندگی می‌کنند. فرشتگان سراف می‌آیند و می‌روند، اما مخلوقات بینابینی باقی می‌مانند و باقی خواهند ماند. اگر چه آنها بومیهای سیاره می‌باشند، با این حال خادمینی روحانی هستند، و نظامی پایدار فراهم می‌سازند که مدیریتهای متغیر گروه کثیر فرشتگان سراف را هماهنگ نموده و به هم وصل می‌کند.

بینابینی‌ها به عنوان شهروندان واقعی یورنیشیا علاقه‌ای خویشاوندانه به سرنوشت این کره دارند. آنها انجمنی مصمم هستند که مصرانه برای ترقی سیاره بومی خویش کار می‌کنند. عزم آنان با شعار مرتبتشان نمودار است: «آن چه را که بینابینی‌های متحد به عهده می‌گیرند، بینابینی‌های متحد به انجام می‌رسانند.»

اگر چه توان آنان برای پیمودن مدارهای انرژی، خروج از سیاره را برای هر بینابینی ممکن می‌سازد، آنان به طور فرد فرد خود را متعهد ساخته‌اند که تا پیش از مرخص ساختن آنان در آینده توسط مسئولین کیهان سیاره را ترک نکنند. بینابینی‌ها تا اعصار استقرار یافته نور و حیات در یک سیاره پابرجا هستند. به استثنای ۱-۲-۳ اولین، هیچیک از مخلوقات بینابینی وفادار هرگز از یورنیشیا خارج نشده‌اند.

۱-۲-۳ اولین، مسن‌ترین مرتبت اولیه، مدت کوتاهی پس از پنطیکاست از وظایف فوری سیاره‌ای مرخص گردید. این بینابینی برجسته در طول ایام مصیبت بار شورش سیاره‌ای در کنار ون و آمادان ایستاد، و رهبری بی‌باکانه‌ی وی در پایین آوردن تلفات نوع او کارساز بود. او پس از این که یک بار از هنگام پنطیکاست به عنوان فرماندار کل یورنیشیا عمل نمود، اکنون در چروسم به عنوان عضوی از مشاوران بیست و چهار نفره خدمت می‌کند.

بینابینی‌ها مفید به بودن در سیاره هستند، اما درست همان طور که انسانها با مسافرینی که از راه دور می‌آیند صحبت می‌کنند و در باره مکانهای دوردست در سیاره می‌آموزند، بینابینی‌ها نیز با مسافرین آسمانی گفتگو می‌کنند تا راجع به جاهای دور جهان آگاه شوند. آنها بدینسان با این سیستم و جهان، حتی با اروانتان و خلقتهای همتای آن آشنا می‌شوند، و بدین نحو خود را برای تابعیت در سطوح بالاتر وجود مخلوق آماده می‌سازند.

در حالی که بینابینی‌ها کاملاً رشد یافته به عالم وجود گام نهاده‌اند - هیچ دوره‌ای از رشد و نمو را از عدم بلوغ تجربه نکردند - هرگز رشد آنان به لحاظ عقلانی و تجربه متوقف نمی‌شود. آنها همانند انسانها مخلوقات تکاملی هستند، و دارای فرهنگی می‌باشند که یک نیل تکاملی صادقانه است. در میان سپاه بینابینی‌های یورنیشیا بسیاری اندیشه‌های بزرگ و روح‌های یرتوان وجود دارد.

در دیدگاه فراختر، تمدن یورنیشیا محصول مشترک انسانهای یورنیشیا و بینابینی‌های یورنیشیا است، و به رغم تفاوت کنونی بین دو سطح از فرهنگ، تفاوتی که پیش از اعصار نور و حیات تعدیل نخواهد شد، این امر حقیقت دارد.

فرهنگ بینابینی که محصول یک شهروندی فناپذیر سیاره‌ای است، تا اندازه‌ای نسبت به آن فراز و نشیبهای گذرای که گریبانگیر تمدن بشری است مصون می‌باشد. نسلهای انسان فراموش می‌کنند، سپاه بینابینی‌ها به

خاطر می‌سپارند، و آن حافظه، گنجینه سنتهای کره مسکونی شماست. فرهنگ یک سیاره بدین گونه در آن سیاره برای همیشه باقی می‌ماند، و در شرایط مناسب چنین خاطره‌های پراح وقایع گذشته در دسترس قرار داده می‌شوند، حتی همچون داستان زندگی و تعالیم عیسی که توسط بینابینی‌های یورنسیا به عموزاده‌های آنان در جسم اهدا گردیده است.

بینابینی‌ها خادمین چیره‌دستی می‌باشند که آن شکاف بین امور مادی و روحی یورنسیا را که به دنبال مرگ آدم و حوا پدیدار گردید جبران می‌نمایند. آنها همچنین برادران بزرگتر شما می‌باشند، یاران پیکار طولانی برای نیل به وضعیت پایدار نور و حیات در یورنسیا. بینابینی‌های متحد یک گروه با شورش آزمایش شده‌اند، و مؤمنانه نقش خود را در تکامل سیاره‌ای ایفا خواهند کرد، تا این که این کره به هدف اعصار دست یابد، تا آن روز دور که در واقع صلح در زمین حاکم می‌گردد و در حقیقت حسن نیت در قلوب انسانها جاری است.

به دلیل کار پرارزشی که توسط این بینابینی‌ها انجام می‌شود، ما به این نتیجه رسیده‌ایم که آنها حقیقتاً یک بخش حیاتی ساختار روحی عوالم هستی می‌باشند. و در جایی که شورش به امور یک سیاره آسیب نرسانده است، آنها باز مصدر کمک بزرگتری برای فرشتگان سراف می‌باشند.

تمامی سازمان ارواح بالا، گروه کثیر فرشتگان و یاران بینابینی، مشتاقانه به کار پیشبرد طرح بهشت برای صعود تدریجی و نیل به کمال انسانهای تکاملی، یکی از کارهای متعالی کیهان، تخصیص یافته است — طرح با عظمت بقا برای آوردن خدا نزد انسان، و سپس با یک گونه مشارکت والا، حمل انسان نزد خداوند به بالا، و به دنبال آن به ابدیت خدمت و دستیابی به ربانیت — به طور همسان برای انسان و بینابینی.

[عرضه شده توسط یک فرشته اعظم نیادان.]